

تطور تاریخی و شکل‌گیری هویت قومی خلیج‌ها

علی چراغی^۱

عباسعلی وفاپی^۲

چکیده

قوم خلیج، یکی از ۲۴ قوم ترک، با نام‌های قالاچ، خلیج، خولج و قالچ در متون تاریخی ثبت شده است. اغلب مورخان آنان را شاخه‌ای از غزها می‌دانند که پس از پراکندگی در آسیای شرقی و مرکزی، توانستند هویتی مستقل و متمایز شکل دهند. این هویت، نه تنها در ساختار اجتماعی و سیاسی بلکه در زبان و فرهنگ آنان نیز نمود یافته است. زبان خلیجی، که ترکی باستان خوانده می‌شود، به دلیل حفظ واژگان اصیل ترک که در دیگر طوایف ترک امروزه کاربرد ندارد، نشان‌دهنده اصالت و پیوستگی فرهنگی قوم خلیج است. متون فارسی و عربی آنان را قومی صحرائشین و جنگاور توصیف کرده‌اند که در اغلب نبردهای مهم تاریخی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر حکومت‌ها ایفا کردند و بدین‌گونه سهم مهمی در شکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای داشتند. شناخت زبان و قوم خلیج، از منظر حفظ اصالت فرهنگی، تأثیرگذاری سیاسی در حکومت‌های ترک، تشکیل حکومت در هندوستان و ترویج زبان فارسی، اهمیت ویژه‌ای در مطالعات تاریخی و زبانی دارد. در قرن اخیر، دانشمندان ترک‌شناسی مانند گرهارد دوفر، مینورسکی و دکتر هیئت به تحلیل دقیق این قوم پرداخته‌اند؛ با این حال، فقدان منابع مستقل تاریخی، ابهاماتی درباره نسب، دلایل نامگذاری و شیوه زندگی آنان باقی گذاشته است. پژوهش حاضر با اتکا به متون معتبر تاریخی، کوشیده است با تمرکز بر هویت، جایگاه اجتماعی و فرهنگی خلیج‌ها و نقش آنان در

^۱گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده الهیات دانشگاه فرهنگیان، قم، ایران alicheraghi@cfu.ac.ir

^۲استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران،

ایران. a_a_vafaei@atu.ac.ie

تحولات تاریخی را تحلیل و تبیین کند، تا خلاءهای موجود در مطالعات پیشین تا حدی پر شود و درک جامع‌تری از این قوم تأثیرگذار ارائه گردد. واژه‌های کلیدی: تحولات سیاسی و تاریخی، خاستگاه، خلیج، شکل‌گیری هویت.

۱- مقدمه

واژه «خلیج» در متون تاریخی و آثار مورخین ترک، به اشکال متعددی چون قالاچ، قالاچ، کالاچ، خالاچ، قالیج، غرچ، غرج، غلج، غلجایی، خولج، خلیج، خلیج، خلیج و خلیج ثبت شده است. این تنوع نوشتاری، علاوه بر انعکاس تفاوت‌های لهجه‌ای و زبانی، نشانگر پراکندگی جغرافیایی و تنوع فرهنگی قوم خلیج است و هویت آنان را به‌عنوان یک گروه مستقل و متمایز در تاریخ ترک برجسته می‌کند. خلیج‌ها از نظر زبانی و نژادی ترک یا ترک‌زبان و از منظر فرهنگی ایرانی محسوب می‌شوند؛ ویژگی‌ای که نشان می‌دهد هویت آنان محصول تعامل پیچیده میان تعلقات قومی و فرهنگی است. بیشترین جمعیت این قوم در غزنین افغانستان و استان مرکزی ایران ساکن بوده‌اند و هنوز در این مناطق حضور دارند، هرچند زبان خلیجی امروزه به دلیل نفوذ زبان فارسی در میان نسل‌های جدید در معرض انقراض قرار گرفته است.

خلیج‌ها نقش مهمی در رویدادهای تاریخی منطقه داشته‌اند. در حمله مغول به ایران، آنان همراه خوارزمشاهیان از سمرقند دفاع کردند و در اواخر قرن نهم هجری به سوی قفقاز و آسیای صغیر کوچ کردند. با این حال، بخشی از خلیج‌ها توانسته‌اند در اطراف شهر قم لهجهٔ اصیل و کهن خود را تا حدی حفظ کنند. زبان خلیجی تا سال ۱۳۴۶ به‌عنوان یکی از لهجه‌های آذربایجان شناخته می‌شد، اما تحقیقات گرهارد دورفر، ترکی‌پژوه آلمانی، آن را «گویش مستقل ترکی» معرفی کرد، چراکه بسیاری از تکواژها و قواعد متروک دستور زبان ترکی باستان را داراست؛ نکته‌ای که اهمیت هویتی و فرهنگی زبان را برجسته می‌سازد و نشان می‌دهد زبان خلیجی حامل حافظه تاریخی و فرهنگی قوم است.

خلیج، به معنای قوم، یکی از اقوام بیست و چهارگانه ترک است که پیش از اسلام، تا قرن هفتم میلادی، در ترکستان بزرگ سکونت داشتند، اما به تدریج به سمت مغرب و جنوب غربی کوچ کردند. در قرن اول هجری، بخشی از آنان از رود جیحون عبور کرده و به مناطق سیستان، کابل و غزنه مهاجرت کردند و در آنجا امارت‌هایی تشکیل دادند. برخی دیگر در شرق، به هندوستان رسیدند و سلسله‌ای به نام «ترک شاهی» یا «خلجیان هند» تأسیس کردند، که نشان‌دهنده انعطاف و توانمندی آنان در شکل‌گیری نهادهای سیاسی و فرهنگی در مناطق مختلف است.

با پذیرش اسلام، خلیج‌ها در خدمت سلطان محمود غزنوی درآمدند و در مناطقی از خراسان بزرگ، از جمله ایبورد، مستقر شدند. با جانشینی مسعود غزنوی، آنان نتوانستند مماشات کنند و در جنگ دندانقان از طغرل سلجوقی حمایت نمودند. پس از شکست مسعود و فرارش به هند، بخش عظیمی از خلیج‌ها همراه طغرل سلجوقی به مرکز ایران آمدند و در نواحی ری، ساوه، همدان و اصفهان سکونت یافتند. محققان بر این باورند که خلیج‌های ساکن خلیجستان در استان قم و مرکزی از بازماندگان سپاهیان سلجوقی هستند، که پس از تحمل سختی‌های فراوان، در این مناطق ساکن شدند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۱۸). حضور آنان در میان ترکان ایرانی، هویتی دوگانه را شکل داده است که هم تعلق قومی ترک و هم فرهنگ ایرانی را در بر می‌گیرد.

در متون تاریخی، خلیج‌ها به عنوان قومی فراگیر و اثرگذار شناخته شده‌اند. مورخان همواره این قبیله را کنار دیگر اقوام چون هندی، افغانی و ترک ذکر کرده‌اند. فردوسی در شاهنامه می‌سراید:

«برآورد میلی ز سنگ و ز گچ که کس را ز ایران و ترک و خلیج»
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۹۸۶)

و استرآبادی نیز می‌نویسد: «اسم طایفه‌ای است از اتراک، الشاهد علیه، شعر: نوایی آنکلاما ظاهر دا چهره مقصود/عرب و گر جغتای یوقسه ترکمان و خلیج» (استرآبادی،

۱۳۹۴: ۱۱۲۵-۱۱۲۶)، که اهمیت هویت قومی و جایگاه اجتماعی خلیج‌ها را در تاریخ و ادبیات نشان می‌دهد.

امروزه خلیج‌های ایران عمدتاً در نواحی بین قم، ساوه، تفرش و آشتیان، موسوم به خلیجستان، زندگی می‌کنند. جمعیت آنان حدود پنجاه هزار نفر برآورد می‌شود که علی‌رغم محصور بودن در میان سایر اقوام، فرهنگ، آیین و زبان خود را تا حدی حفظ کرده‌اند. اما تحلیل فرهنگی و زبانی این قوم نشان می‌دهد که فشارهای اجتماعی و عدم توجه مسئولان، به تدریج موجب تضعیف هویت این قوم کهن می‌شود.

این مقاله در چند بخش سازمان یافته است: ابتدا خاستگاه و هویت قومی خلیج‌ها بر اساس متون معتبر بررسی می‌شود، سپس مهاجرت‌ها و سکونتگاه‌ها تحلیل می‌گردد و در نهایت تأثیرگذاری تاریخی و جنگاوری آنان مورد بحث قرار می‌گیرد. پرسش‌های اصلی پژوهش عبارتند از: قوم خلیج چگونه شکل گرفت؟ آیا خلیج‌ها بخشی از ترکان بودند یا نژاد مستقلی داشتند؟ نقش خلیج‌ها در رویدادهای تاریخی چه بوده است؟ لازم به ذکر است که بررسی تا دوران صفویه محدود شده است تا ریشه‌های قومیتی و هویتی آنان مورد تمرکز قرار گیرد و مناصب حکومتی یا نقش تاریخی در دوره قاجار مورد بحث قرار نگرفته است.

۲- پیشینه

در سال‌های اخیر، کتاب‌ها و مقالات متعددی درباره ایل و زبان خلیجی منتشر شده است که اطلاعات مشابه و تا حدی یکسان ارائه می‌دهند. این منابع عمدتاً بر نحوه نامگذاری، سکونت، مهاجرت به هند و ایران، مشارکت در جنگ‌ها و پراکندگی جمعیت خلیج در ایران تمرکز داشته‌اند. از جمله کتاب‌های مهم می‌توان به «خلیج اردو»، «خلیج‌ها یادگار ترک‌های باستان» و «خداحافظ خلیجی» نوشته علی اصغر جمراسی اشاره کرد که به بررسی سکونت‌گاه‌ها، نگارش و مکالمه و تاریخ قبایل خلیج پرداخته‌اند. کتاب «ایل خلیج از جیحون تا قنقری» نوشته عبدالرضا خسروی به روابط بین ایلات خلیج، عرب و قشقایی در فارس توجه دارد. همچنین «تاریخ ایل خلیج»

نوشته خسرو و محمد امیرحسینی علاوه بر مرور گذر تاریخ خلیج‌ها، به معرفی مشاهیر این قوم نیز پرداخته است. کتاب‌های «خلیج‌ها در آینه تاریخ» و «مبانی دستور زبان خلجی» نوشته عبدالله واشقانی فراهانی نیز به زبان، مهاجرت و فرمانروایی خلیج‌ها در مالوه و هند می‌پردازند. علاوه بر این، مقالات متعددی نیز به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، به ماهیت و هویت خلیج‌ها توجه کرده‌اند. از جمله می‌توان به «بازشناسی پیوند صفاشهری‌ها با خلیج‌ها و قشقای‌ها» نوشته کاووس حسن‌لی، «هیاطله» نوشته زکی ولیدی طوغان، «فرایند هویت‌یابی دو قوم خلیج و زند» نوشته مریم حسین یزدی و ایراهیم فیاض، و «خلیج‌ها یا غلجایی‌ها» نوشته دکتر جاوید اشاره کرد. این مقالات تلاش دارند تا ابعاد هویتی و فرهنگی خلیج‌ها را تحلیل کنند و نقش زبان و تاریخ در شکل‌گیری هویت آنان را برجسته سازند.

با این حال، مقاله حاضر تنها منبعی است که به‌طور مستقل به چگونگی شکل‌گیری و هویت‌یابی خلیج‌ها می‌پردازد. این پژوهش علاوه بر بهره‌گیری از محتوای سایر کتب، منابع بدیع و درخوری را ارائه می‌دهد که پیش‌تر در دسترس نبوده‌اند. همچنین در این بررسی، منابع تک‌تک تورق و تحلیل شده و از هرگونه تقلید و رونویسی صرف پرهیز شده است، تا تصویری علمی، دقیق و تحلیلی از هویت، پراکندگی و نقش تاریخی قوم خلیج ارائه شود.

۳- از خاستگاه تا تثبیت هویت قومی

مینورسکی نخستین پژوهشگری است که در سال ۱۳۱۹ ه.ش به زبان خلجی پرداخت. پس از وی، محمد مقدم مطالعات مختصری در این زمینه انجام داد و در سال ۱۳۴۷ ه.ش، گرهارد دورفر با تکیه بر دو پژوهش پیشین، اسناد معتبری گردآورد و مسأله شناخت قوم و زبان خلجی را جدی و حیاتی شمرد. او، تورکولوژیست دانشگاه گوتینگن آلمان بود که در سال ۱۹۷۱م کتابی با عنوان «خلج ماتریال» را از طرف دپارتمان مطالعات اورال-آلتائیک دانشگاه ایندیانا در آمریکا، به زبان انگلیسی منتشر ساخت. محققینی که به‌طور ویژه قوم و زبان خلجی را بررسی کرده‌اند، انگشت‌شمارند؛

اما اهمیت زبان و قوم خلیج در درک چگونگی شکل‌گیری هویت اقوام ترک و پراکندگی آن‌ها موجب شده است که باب جداگانه‌ای در این زمینه گشوده شود و به نتایج ارزشمندی دست یابند. بارتولد این قوم را بزرگ‌ترین قوم ترک می‌داند و این نگاه، جایگاه خلیج‌ها در تاریخ هویتی ترک را برجسته می‌سازد.

داستان‌ها و افسانه‌ها درباره آغاز هر نژاد و زبان، هرچه به گذشته‌های دورتر می‌رسند، مبهم‌تر می‌شوند؛ دلیل آن، شباهت و پیوستگی نژادی اقوام مختلف در هزاره نخست است. جی. مارکوارت در کتاب «ایران‌شهر خولیتای» می‌گوید که زمارخوس، سفیر بیزانس روم شرقی در قرن ششم میلادی، خلیج‌ها را پیرامون تالاس مشاهده کرده است. او خولس‌ها را که نامشان در یک نوشته سریانی آمده، خلیج می‌انگارد و مدعی است که شکل کهن خلیج، خولج بوده است (جمراسی، ۱۳۸۵: ۱۷).

برخی محققان مانند پرفسور فؤاد کوپرولو و امیل اسین، نظر مارکوارت را پذیرفته‌اند که نام خلیج در منابع کهن ترکی نیامده است؛ اما آلگا ایوانونا سمیرنوا در کتاب کاتالوگ سکه‌های یافت‌شده در خرابه‌های پنجکند و تاشکند، چهار سکه را معرفی می‌کند که روی آن‌ها به الفبای سغدی نوشته شده «خلیج اردو»، «خلیج باشکندی» و تصویر سه تن از پادشاهان خلیج حک شده است (همان). این شواهد مادی نشان‌دهنده تثبیت هویت سیاسی و اجتماعی خلیج‌ها در تاریخ اولیه آن‌هاست.

در معجم‌البلدان، خَلِج (لام ساکن) نام جایگاهی نزدیک غزنه از بخش‌های زابلستان است (حموی، ۱۳۸۳: ۳۰۵). در حدود‌العالم، جایگاه آنان در حدود بلخ و تخارستان و بست و گوزگانان ذکر شده است (حدود‌العالم، ۱۳۶۲: ۱۰۴). کاشغری خلیج‌ها را در میان اقوام ۲۴گانه ترک‌ها جای نداده و با برشماری ۲۲ قوم ترک، خلیج‌ها را از طوایف غز جدا می‌خواند. او در بخش «ترکمنان» ماجرای گروهی ۲۴ نفره را بیان می‌کند که پس از حمله اسکندر به کشور ترکان، ۲۲ نفر به همراه خاقان ترک راهی شدند؛ اما دو نفر به قصد دفاع بازماندند. در نتیجه، ۲۲ نفر خشمگین شده و آن دو نفر را «قال‌آج» (بمان و بگشا) نامیدند. بازماندگان این دو، خلیج نام گرفتند و اسکندر نیز آنان را به

سبب گیسوان بلندشان، ترکمن خواند (کاشغری، ۱۳۷۵: ۴۵۰-۴۵۱). کاشغری در جای دیگر، خلیج‌ها را اوقوز می‌داند که از بقیه قوم جدا شده‌اند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۱۸). به نظر می‌رسد قارقین‌ها و خلیج‌ها به علت عدم تناسب با سایر ترک‌ها در فهرست کاشغری جای نگرفته‌اند.

فاروق سومر در «تاریخ غزها» نیز این گفته را تأیید کرده و طوایف ترک را به استناد فضل‌الله همدانی، ۲۴ گانه می‌داند (سومر، ۱۳۹۰: ۳۰۲ و ۴۳۰). بارتولد تلفظ «قَلَج» یا «قَلَّاج» را چنانکه در جامع‌التواریخ آمده، نسبت به «خلج» صحیح‌تر می‌داند؛ زیرا از ترکیب «قال» و «آج» شکل گرفته است (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۱۸). در «جغرافیای تاریخی ایران»، شکل واژه «خلج» از روی اشتقاقی است که رشیدالدین فضل‌الله و برخی مؤلفان ترک ذکر کرده‌اند؛ لذا شاید کلمه خلج از «قَلَج» و «خولَج» ترکی نیامده باشد و شکل قدیمی آن «غَلَج» و «غَرَج» باشد، چنانکه ولایت کوهستانی قسمت علیای مرغاب به «غَرَج» و «غرنستان» موسوم است و اهالی این ولایت را «غَرَج» می‌گفتند. اصطلاح «غَرَج» نشان‌دهنده ریشه قومی و هویتی این گروه است که تا امروز به شکل خلج در آسیای میانه باقی مانده است (جمراسی، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۷).

در جایی دیگر، بارتولد می‌نویسد که این اسم آبا و اجدادی «خلج» تلفظ می‌شود و بنا به عقیده مارکوارت، باید «خولَج» خوانده شود (بارتولد، ۱۳۷۷: ۸۵ و ۱۰۰). درباره نامگذاری خلیج‌ها، داستان‌ها و افسانه‌هایی وجود دارد که بعضاً دارای تناقض یا ضعف سند هستند. در برخی موارد، خلیج‌ها گروهی منسوب به اغوزخان بوده‌اند که طی حادثه‌ای مطرود یا جدا شده‌اند. دکتر هیئت در دو کتاب «سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی» و «تاریخ مختصر ترک» به داستان اغوزخان و علت نامگذاری گروه‌های مختلف ترک، از جمله قبیچاق و قارلوق، اشاره کرده است. او خلیج‌ها را گروه سومی می‌داند که در جریان لشکرکشی‌ها و سفرهای اغوزخان، اعضای آن با سایر گروه‌ها پیوند یافته‌اند و در مسیر تاریخ، هویت مستقل خود را حفظ کرده‌اند.

اوغوزخان پس از بیان ماجرای دو گروه اول، در مورد خلیج‌ها می‌گوید: «[لشکریان اوغوزخان] در سر راه، خانه‌ای دیدند که دیوارهایش از طلا و پنجره‌هایش از نقره و سقفش از آهن بود. در خانه بسته بود و کلیدی هم نداشت. در میان لشکریان، مرد صنعتگری بود، اوغوزخان به او گفت: «قال آج» (بمان و باز کن) آنجا بماند تا درب آن خانه را باز کند و بعد به اردو بپیوندد. بعد از آن نام او قال آج ماند» (هیئت، ۱۳۸۰: ۷۱). این حکایت نه تنها اهمیت تاریخی، بلکه پیوند فرهنگی و هویتی خلیج‌ها را نشان می‌دهد.

در جامع‌التواریخ آمده است که اغوزخان اقوام متفق با خویش را «اویغور» نام نهاد و اقوام دیگر را قنقلی خواند. او اقوام «قبچاق»، «قلج»، «قارلوق» و «آغاجری» را از جماعت متفق برمی‌شمارد که با اُروغ او درآمیختند (همدانی، ۱۳۹۴: ۵۱-۵۲). شجره تراکمه نیز همین توضیحات را بیان کرده است (بهادرخان، ۱۳۹۰: ۳۳۰). رشیدالدین فضل‌الله در ارتباط با نامگذاری خلیج‌ها توسط اغوزخان می‌گوید: «اوغوزخان چون اصفهان بستد و عزیمت مراجعت کرد، در راه زنی بچه آورد و سبب بی‌غذایی شیر نداشته و بچه گرسنه شده. شوهرش بدان واسطه بازمانده و شغالی تدروی را گرفته بود. مرد چوبی انداخته و از او بازگرفته و به خورد زن داده و او را شیر درآمده و بچه را سیر شیر کرده و بعد از چند روز به لشکر رسیده. اوغوز چون یاساق نبوده که به هیچ علت کسی از او بازماند، رنجیده و گفته «قال آج» یعنی بمان گرسنه. بدان سبب، اوروغ او را «قَلَج» می‌گویند» (همدانی، ۱۳۹۴: ۵۱-۵۲).

حکایت مشابهی در ظفرنامه نیز ذکر شده است که در آن «اغوزخان» اقوام مختلف ترک؛ از جمله ایغور، قانغلی، قبچاق، قارلق، خلیج و غیره را لقب می‌نهد. همچنین مستوفی می‌نویسد:

برنجید و گفتا کسی را که زن بزاید چرا باز ماند ز من
مر او را خلیج خواند شاه زمان که معنیش اینست کای زن بمان
(مستوفی، ۱۳۸۷: ۵۱).

صاحب بستان‌السیاحه بر این روایت صحه گذاشته و می‌گوید: «[اوغوز] گفت: قال آچ یعنی گرسنه بمان. از کثرت استعمال خلیج گفتند. طایفه خلیج از نسل آن مرد و زن می‌باشند» (شیروانی، ۱۳۸۹: ۸۰۳). این منابع نشان‌دهنده تثبیت هویت اجتماعی و خانوادگی خلیج‌ها در آغاز دوران شکل‌گیری آنان است.

گردیزی، خلیج‌ها را از گذشته‌های بسیار دور به همراه دیگر قبایل ترک‌نژاد ذکر کرده و داستانی ارائه می‌دهد که اصالت هویتی آن‌ها را برجسته می‌سازد. او به استناد نوشته عبدالله بن مقفع در ربع‌الدنیا، سه فرزند نوح به نام‌های سام، حام و یافث را یاد می‌کند که پس از تقسیم جهان، ترک و سقلاّب و یأجوج و مأجوج تا چین به یافث رسیدند. چون ولایت ترکستان از آبادانی دورتر بود، آن دیار ترک نامیده شد. گردیزی می‌نویسد: «نوح دعا کرد یافث را خدای متعال نامی بیاموزد تا آن را بخواند کمک کند بر آبادانی آن، دعا را بر سنگ نوشتند، آن سنگ را فرزندان به میراث بردند تا نسل او بسیار شد، چون غز و خلیج و خزر و مانند ایشان... چون روز میعاد قرعه زدند «خلیج» را آمد. آن سنگ مزور به خلیجیان دادند و آن سنگ اصلی به نزد غزان بماند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۵۵).

یکی از علل نامگذاری خلیج‌ها، انتساب آن‌ها به مغول است. در «فرهنگ انجمن‌آرای ناصری» آمده است: «نام طایفه‌ای از اتراک و در اصل مغولی، قال آج بوده؛ یعنی همان گرسنه و این لغت ترکی است» (هدایت، ذیل واژه خلیج، ۳۴۸). اگرچه برخی چنین انتسابی را مطرح کرده‌اند، شواهد تاریخی و فرهنگی نشان می‌دهد که خلیج‌ها هویت مستقل خود را داشته‌اند.

بکری در تاریخ معصومی، خلیج‌ها را از نسل «خالج‌خان»، داماد چنگیزخان می‌داند (بکری، ۱۳۸۲: ۴۲)، ولی هندوشاه روایت مفصل «قالج‌خان» و جدایی او از چنگیزخان و سکنی گزیدن در کوهستان‌ها را ارائه داده و این انتساب را رد می‌کند و قول ظهیرالدین نیشابوری در «سلجوق‌نامه» را تأیید می‌کند که خلیج، یکی از یازده پسر یافث بوده است. «این قول به صواب نزدیک است، چه که به تقریبات در کتب تاریخ غزنویه مذکور گشته که بسیاری از امرای امیر سبکتگین و سلطان محمود غزنوی از قوم خلیج

بوده‌اند و یقین است که عهد ایشان به عهد چنگیزیه مقدم بودند. بلی می‌توانست بود که قالیخان از قوم خلج باشد و پدر سلطان جلال‌الدین و سلطان محمود مالوی از اولاد او باشند» (هندوشاه، ۱۳۸۷: ۳۱۵-۳۱۶).

خلج‌ها قرن‌ها پیش از هجوم مغول در سیستان و پیرامون آن ساکن بوده و طایفه‌ای پرجمعیت داشتند. شیروانی آن‌ها را طایفه‌ای از اتراک و از نسل یافت معرفی می‌کند که «امتی بسیار و قوم بی‌شمارند» (شیروانی، ۱۳۸۹: ۸۰۳).

نکته مهم دیگر، عدم انتساب خلج‌ها به قوم ترک است. بر اساس برخی شواهد، خلج‌ها قومی جدا از ترکان بوده یا دست‌کم زیستی متفاوت داشتند؛ و بعدها با ترکان پیوند یافته‌اند. در تاریخ فرشته، هنگام تخت‌نشینی «فیروزشاه خلجی»، ترکان جانب کیومرث را گرفته و خلج‌ها را قومی بیگانه معرفی کردند: «هر آینه خوانین ترک اراده نمودند که چون کیومرث در دست ماست ملک جلال‌الدین و سایر امرای خلج و غیره که از اصل ترکان نیستند مستأصل گردانیده مهمات سلطنت را ماها که ترکانیم متمشی سازیم و بیگانه را در میان دخل ندهیم...» (هندوشاه، ۱۳۸۷: ۳۱۳).

در ماجرای حمله فرزندان جلال‌الدین به شمس‌الدین نیز آمده است: «خواص و عوام دهلی را چون بزرگی خلجیان دشوار می‌آمد...» (همان، ۳۱۴) و: «اعیان معارف دهلی که شصت سال خدمت سلاطین اتراک کرده از خدمت خلجیه ننگ و عار می‌داشتند، دل بر سلطنت او نهاده» (همان، ۳۱۸). این موارد نشان می‌دهد که خلج‌ها حتی پس از قرون متمادی، هویت و فرهنگ مستقل خود را حفظ کرده بودند.

۴- تحولات هویتی و جغرافیایی قوم خلج

لارنس لکهارت از سه قوم ترک که از خزر تا چین را تحت سلطه‌ی خود داشتند، نام برده است: قوم غوزها (غزها)، توغوزها (اوغوزها) و خلخ یا خلج‌ها. درباره سکونت خلج‌ها می‌نویسد: «خلج‌ها که از فرغانه تا مرز شرقی کشورشان گستره‌ای به طول بیست‌روز راه بوده است...» (لکهارت، ۱۳۴۳: ۹۲). درباره این‌که این گستره دقیقاً کجا بوده و کدام مناطق را شامل می‌شده، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. در جامع‌التواریخ

سه سکونت‌گاه برای خلیج ذکر شده است: بالاساغون در شمال‌غربی ایسی‌گول، پنج‌کند، و منطقه میان دو رود آمودریا و سند (جمراسی، ۱۳۸۵: ۱۹). پروفیسور مینورسکی در مقاله «لهجه ترکی خلیج» این نظریه را تأیید کرده است که خلیج‌ها قریب چهارده قرن پیش، صاحب اتحادیه عظیم «خلخ یا خلیج» بوده‌اند و در آن زمان سرزمین واقع در جنوب و مغرب دریاچه ایسی‌گول را در تملک خویش داشته‌اند. او می‌نویسد که «خلج به مرور ایام از این اتحادیه جدا شده و به مغرب و جنوب‌غربی کوچ کرده است» (همان: ۱۸).

اغلب مورخان، نام خلیج و خلخ را در کنار هم ذکر نکرده و بر این باورند که این دو قوم از ابتدا از یکدیگر جدا بوده‌اند. توصیفاتی که از «خلخ» در متونی چون حدودالعالم آمده، هیچ شباهتی با سبک زندگی و عقیدتی خلیج‌ها ندارد. خلیج‌ها قومی صحرانورد، جنگاور و مسلمان بودند؛ حال آن‌که در حدودالعالم، «خلخ» مردمانی کافر، اهل فحشا و دارای آزادی جنسی فراوان معرفی شده‌اند.

در تحلیل تاریخی، پرسشی بنیادین درباره هویت خلیج‌ها مطرح می‌شود: چرا قومی که زمانی دارای اتحادیه و قدرتی گسترده بوده‌اند، در قرون بعدی در مقام غلامان، لشکریان و طغیانگران ظاهر شدند؟ اگر خلیج‌ها چهارده قرن پیش صاحب حکومتی مقتدر بودند، چه عاملی سبب شد آن سرزمین را ترک گویند و سرگردان و پراکنده در مرزهای شرقی و غربی آسیا به کوچ و جنگ بپردازند؟ این پرسش، بعد هویت‌محور قوم خلیج را برجسته می‌کند؛ هویتی که میان قدرت و آوارگی در نوسان بوده است.

کاشغری، خلخ‌ها یا همان خلیج‌ها را قومی چادرنشین می‌داند که همچون اوغوزها ترکمن‌اند. در تاریخ گردیزی نیز در دو نسخه، نام این قوم به صورت «خلخ (خالوخ)» و «خلج» ضبط شده است. بر اساس شواهد تاریخی، صورت دوم درست‌تر است؛ زیرا خاستگاه آنان را نزدیک شهر طراز ذکر کرده‌اند. بارتولد بر این باور است که خلیج‌ها شهرهایی در ترکستان شرقی در اختیار داشتند و از جمله شهر پاپول نزدیک اوچ‌تورفان کنونی را نام می‌برد. او همچنین توخسی‌ها و چیگیل‌ها را از اقوام خلخ/خلج

می‌داند که در اتحادیه آنان عضویت داشتند و شهرهایی چون کاشغر از متصرفاتشان بود. وی یادآور می‌شود که در دوره مغول نیز در شمال رود ئیلی سکونت داشته‌اند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۷۵).

رنه گروسه خلیج‌ها را قومی ترک می‌داند که در ایلی سفلی ساکن بودند و می‌نویسد: «عده‌ی زیادی از آنان پیرو مذهب نسطوری بودند» (گروسه، ۱۳۵۳: ۳۸۲). این قوم پیش از اسلام در گستره‌ای از غرب تا شرق میان فرغانه، تالاس (طراز)، سمرقند، بالاساغون، اوچ‌تورفان و بئش‌بالیق، و از شمال تا جنوب از حوالی دریاچه‌ی بالخاش تا تخارستان، ایسی‌گول و ایلی سفلی زیست می‌کردند. آنان در جنگ‌های اعراب با ترکان، از جمله در لشکرکشی مسلم بن قتیبه، به جنوب رود سند رفته و تا کابل، غزنه، پیشاور، هرات، سیستان و زمین‌دور پیش آمده‌اند (جمراسی، ۱۳۸۵: ۲۰-۲۱).

اغلب منابع تاریخی پس از اسلام نیز به سکونت خلیج‌ها در نواحی نزدیک سیستان و کابل اشاره کرده‌اند. ابن‌خلدون در مقدمه می‌نویسد: «در سمت باختر و خاور بخش هشتم، چادرگاه‌های خلیج واقع است که از طوایف چادرنشین خلیج‌اند» (ابن‌خلدون، ۱۳۹۳: ۱۱۶). اصطخری نیز می‌گوید: «و خلیج قومی ترکان بودند و در قدیم به این زمین افتادند. میان هندوستان و نواحی سیستان آرامگاه ساختند. مردمانی باشند بر شکل ترکان و زی و جامه ترکان دارند و همه زبان ترکی گویند» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۹۶). از مجموع نوشتار او برمی‌آید که خلیج‌ها را مربوط به ناحیه هندوستان می‌داند؛ سرزمینی که قرن‌ها بعد با جداسازی افغانستان و پاکستان از هندوستان و ایران، بخشی از خراسان شرقی و افغانستان امروزی محسوب شد.

خلیج‌ها مردمانی دامدار و کوهستان‌نشین بودند و کمتر گرایش به شهرنشینی داشتند. اصطخری می‌نویسد: «کوهستان و طبسین و این حدود که یاد کردیم همه سردسیر است، و در میان این شهرها و نواحی که شرح دادیم بیابان‌ها فراوان است، کرد و خلیج و گوسفندداران آن‌جا نشینند» (همان: ۲۱۶) و نیز «... به حکم آن‌که ما غور و دیار خلیج و حدود کابل را همه از شمار هندوستان نهادیم» (همان: ۲۰۲).

نویسنده فرهنگ شاهنامه به نقل از اشکال‌العالم جیهانی می‌نویسد که خلیج‌ها، خداوندان چهارپایان و نعمت‌اند و نوعی از ترکان به‌شمار می‌آیند که در ایام قدیم در زمینی میان هند و نواحی سیستان و غرب غور ساکن شدند. آنان در شکل، زبان و پوشش، همانند ترکان بودند (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۲۹۹-۳۰۰). منظور از این زمین، داور است؛ اقلیمی خوش و پر نعمت نزدیک هیرمند در مرز غور. خلیج به‌عنوان نام مکان نیز در همسایگی غور، نغین، خاش، بشلنک و کابل ذکر شده است (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۵۸-۲۵۹).

در منابع اسلامی پس از قرن چهارم هجری، خلیج‌ها به‌تدریج در قلمروهای جنوب شرقی ایران تثبیت شدند و با فرهنگ‌های گوناگون تماس یافتند. ابن‌حوقل نیز همانند اصطخری از «دیار خلیج» یاد می‌کند و به وجود حاکمان محلی در نواحی آنان اشاره دارد (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۵۵-۱۶۲). این امر نشان می‌دهد که خلیج‌ها نه‌تنها در حاشیه، بلکه در ساختار سیاسی منطقه نیز نقشی داشته‌اند. پرفسور کوپرولو نیز به همسایگی خلیج‌ها با مناطق قرچ، بست، بسطام و سیستان در زمان مواجهه با سپاهیان اموی اشاره کرده است (کوپر، ۱۳۹۹: ۱۳۴). در تاریخ معصومی و طبقات ناصری نیز از استیلای ملک‌خان خلیج و اتباع او بر بلاد سیوستان سخن رفته است (بکری، ۱۳۸۲: ۲۷۶-۳۶). این شواهد بیانگر تداوم قدرت نظامی و هویت مستقل خلیج‌ها در قالب امارت‌های کوچک و محلی است.

جغرافی‌دانان عرب، خلیج‌ها را تنها ترک‌هایی می‌دانستند که در جنوب آمودریا مستقر شده بودند، به‌جز گروه‌هایی که به‌عنوان گارد محافظ خلفا و امرا در بغداد و سامرا حضور داشتند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۱۷). در آثارالبلاد قزوینی، محدوده‌ی متفاوتی برای خلیج‌ها ذکر شده است: «از حدود خوارزم تا اسبیج‌ج‌ب، ترکان غزیه‌اند و از اسبیج‌ج‌ب تا فرغانه، ترکان خلجیه» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۹۸). این سند که به قرن ششم هجری تعلق دارد، نشان‌دهنده‌ی گسترده‌ی قوم خلیج در آسیای میانه است.

تنباکویی محل سکونت خلیج‌ها را در نزدیکی عرب‌ها از نواحی زابلستان معرفی کرده و در جای دیگر، جایگاه آنان در قرن چهارم هجری را میان سیستان و هند می‌داند؛ جایی که از حدود خلیج به زابلستان عزیمت کرده و صحرایی در نواحی غزنین را در اختیار گرفتند (تنباکویی، ۱۳۸۸: ۵۱۰، ۶۴۲). قوام فاروقی نیز خلیج را «ولایتی از ترکستان‌زمین» دانسته است (قوام فاروقی، ۱۳۸۵: ۳۸۰). این گزارش‌ها نشان می‌دهد که خلیج‌ها به‌مرور از زیستگاه‌های نخستین خود در آسیای مرکزی به سمت جنوب‌غربی مهاجرت کرده و در فلات ایران و زابلستان استقرار یافتند. چنین جابه‌جایی گسترده‌ای نه‌تنها بعد جغرافیایی، بلکه بعد هویتی قوم را نیز متحول کرد؛ زیرا با اقوام ایرانی، عرب، و هندی درآمیختند و زبان و فرهنگشان رنگی دوگانه یافت.

پس از تثبیت در این مناطق، خلیج‌ها در مسیر تاریخ دچار پراکندگی شدند. ارتباط با فارسی‌زبانان، شرکت در جنگ‌ها و کوچ‌های اجباری از عوامل اصلی این پراکندگی بود. شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه از سکونت خلیج‌ها در نواحی مرکزی ایران سخن می‌گوید: «... امر فرمود که احشام خلیج و اعراب - که در حوالی ساوه و قم و کاشان و چرا و فراهان تا کرهرود می‌باشند - لشکر جمع آورد» (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۳۸). ذکر هم‌زمان نام خلیج‌ها و اعراب، به‌ویژه در نواحی مذهبی مانند قم، نشانه‌ی امتزاج فرهنگی و حضور پررنگ گروه‌های مهاجر در این مناطق است. با وجود این، با توجه به بافت تاریخی و زبانی، مقصود از «خلیج» در این متون همان قوم خَلَج است، نه خُلَج.

فاروق سومر در پژوهش خود اشاره می‌کند که در دوران مغول نیز ترک‌های خلیج در حوالی ساوه و آوه می‌زیستند (سومر، ۱۳۹۰: ۱۹۴). در تاریخ گیتی‌گشا نیز در جریان تمرّد مردم تهران، از خلیج‌های ساوه یاد می‌شود: «عازم حرکت به‌سوی قم و علی‌خان افشار حاکم خمسه و جماعت قره‌گوزلو حدود گروس و ایلات خلیج ساوه به معسکر ایشان پیوسته، نطق خدمت بر میان بسته» (موسوی نامی، ۱۳۶۸: ۲۶۴). این شواهد حضور دیرپای قوم خلیج در مرکز ایران را تأیید می‌کند؛ حضوری که در دوران صفوی و پس از آن نیز تداوم یافت.

در بستان‌السیاحه از پراکندگی خلیج‌ها در ایالات فارس، عراق عجم، خراسان، کابل و توران (آسیای میانه) یاد شده است (شیروانی، ۱۳۸۹: ۲۷۳). فارس‌نامه ناصری نیز از حضور آنان در میان قشقاییان خبر داده و دو خان‌نشین خلجستان را به سرپرستی حاج علی‌قلی‌بیک و میرزا قاسم‌بیک معرفی می‌کند (فارس‌نامه ناصری، ۱۳۱۳: ۲۸۴). بدین‌گونه، هویت قومی خلیج‌ها در طول سده‌ها از شکل یک قوم متحد و جنگاور آسیای مرکزی، به صورت مجموعه‌ای از طوایف پراکنده اما هویت‌مند در بخش‌های مختلف ایران و آسیای جنوب‌غربی درآمده است.

این جابه‌جایی‌ها را می‌توان از منظر هویت‌محور چنین تبیین کرد: خلیج‌ها در آغاز، مردمانی صحرانورد و دام‌پرور بودند که در ساختار قبیله‌ای و اتحادیه‌ای زیست می‌کردند. در نتیجه‌ی فشارهای سیاسی، جنگ‌های میان امپراتوری‌ها و دگرگونی‌های اقلیمی، به‌تدریج به مهاجرت‌های طولانی روی آوردند. با ورود به قلمرو فرهنگی ایران، تعامل آنان با فارسی‌زبانان موجب شکل‌گیری نوعی هویت ترکی-ایرانی شد که هنوز در مناطق خلج‌نشین مرکزی ایران به‌ویژه در استان قم و ساوه بازتاب دارد. زبان خلجی که امروزه بازمانده‌ی کهن‌ترین لایه‌های ترکی باستان است، گواه روشنی بر تداوم این هویت تاریخی است.

در مجموع، آنچه از بررسی منابع برمی‌آید، این است که قوم خلج در طی قرون میانه، پیوسته میان دو قطب «قدرت» و «پراکندگی» در حرکت بوده است. در دوره‌هایی همچون پیش از اسلام، اتحادیه‌ای نیرومند تشکیل داده و در جنوب ایسی‌گول و آسیای مرکزی قدرتی محلی داشتند؛ اما در قرون پسین، با دگرگونی اوضاع سیاسی، از موضع فرمانروایی به جایگاه طوایف نظامی و کوچ‌نشین فرو افتادند. با این حال، حتی در این دوره نیز استقلال فرهنگی و زبانی خود را حفظ کردند و به‌عنوان بخشی از ساختار اجتماعی ایران و خراسان در حافظه‌ی تاریخی باقی ماندند.

هویت خلیج‌ها، برخلاف بسیاری از اقوام کوچ‌نشین دیگر، در پیوند با زبان و سرزمین بازتعریف می‌شود. زبان خلجی - که به گفته‌ی مینورسکی از کهن‌ترین شاخه‌های ترکی

محسوب می‌شود - امروز نیز در میان گروه‌هایی در ساوه و آوه زنده است و استمرار آن نماد مقاومت فرهنگی و هویتی قومی است که از دل طوفان‌های تاریخی به‌جا مانده است. اگرچه خلیج‌ها در گذر زمان در ملت‌های بزرگ‌تر ادغام شدند، اما ردپای آنان در جغرافیای فرهنگی ایران، از ترکستان تا قم و فارس، نشانه‌ی پایداری و تداوم یک هویت کهن است؛ هویتی که نه در مرزهای سیاسی، بلکه در زبان، خاطره و زیست قومی خود معنا می‌یابد.

۵- هویت تاریخی، نظامی و سیاسی قوم خلیج

همان‌طور که در مبحث پیشین یادآوری شد، این گروه در محلی به نام زمین‌داور مستقر گردیدند و از همان جا دستخوش حوادث مختلف تاریخی شدند و با جنگ‌ها و تاراج‌ها عجین گشتند. بارتولد مردمان زمین‌داور را دارای «روحیه جنگجویانه» و «افراط در تعصب» معرفی می‌کند (بارتولد، ۱۳۷۷: ۸۵). زمین‌داور در قرن چهارم هجری اهمیت خاصی داشت؛ زیرا با متصرفات مردم غور و دیگر اقوام مستقل از جمله ترکان خلیج هم‌مرز بود. خلیج‌ها در زمین‌داور منازل پاسگاهی ایجاد کردند تا از هجوم مردم غور جلوگیری نمایند و از همین جا بود که محمود غزنوی عملیات جنگی خود را علیه غور آغاز کرد (همان). درواقع، خلیج‌ها به همراه جماعت افغان بارها در عهد سبکتگین، به خدمت غزنویان گرفته شدند (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۳۳).

خلیج‌ها همواره از جمله‌ی ایلات لشکری و پرآشوب بودند که حاکمان را در لشکرکشی‌ها و حفاظت از کشور یاری داده‌اند. یمین‌الدوله محمود توسط ایلخان از ترکان خلیج «جمععی انبوه و لشکری بشکوه» فراهم آورد (همان، ۲۸۲). در سپاه او از اصناف ترک و خلیج و هندو و افغانی و غز فراوان بودند (همان، ۲۸۵). خلیج‌ها در سال ۱۴۳ ه.ق، به همراه کابلیان و غوریان در جنگ میان شاه لاهور با افغانان سرکش، به کمک راجه لاهور رفتند و افغانان را در دو نوبت سرکوب کردند (هندوشاه، ج ۱، ۱۳۸۷: ۵۶). در سال ۳۹۹ ه.ق لشکر محمود، نزدیک بلخ، متشکل از ترکان و هندوان و خلجیان و افغانان و غزان، پیروز شد (ترکستان‌نامه، ج ۱: ۶۱۳). سبکتگین در جنگ با جیپالیان از

مسلمانان افغان و خلیج که صحرانشین حدود پیشاور بودند، استفاده کرد (هندوشاه، ج ۱، ۱۳۸۷: ۶۶) و به پاس این خوش‌خدمتی، سلطان محمود نیز میسرۀ لشکر را به امرای افغان و خلیج سپرد (همان، ۸۵). در سال ۳۹۹ ه.ق، در جنگ با آندپال، عبدالله طایی را با پنج‌هزار لشکر عرب و ارسلان جاذب را با ده‌هزار لشکر ترک و افغان و خلیج روانه‌ی میدان کرد (همان، ۸۹).

با مرگ محمود و روی کار آمدن مسعود، خلیج‌ها و افغان‌ها شورش کرده و موجب شکست غزنویان در برابر قشون سلجوقیان شدند. حکومت غوریان در هندوستان توسط سلطان محمد خوارزمشاه سرنگون شد و ترکان خلیج تابع خوارزمشاه شدند و در نبرد او با مغولان شرکت کردند (هیئت، ۱۳۸۹: ۴۸). در سال ۵۱۲ ه.ق، محمد بالهیم، سپهسالار لشکر لاهور، با سپاهی از عرب و عجم و افغان و خلیج بر بهرام‌شاه غزنوی تاخت (هندوشاه، ۱۳۸۷: ۱۷۹). پس از این نزاع، همین بهرام‌شاه در جنگ با سیف‌الدین سوری در حوالی غزنین از خلیج‌ها بهره گرفت (همان، ۱۸۰). گویا طایفه بزرگ خلیج، دسته‌های جنگاور مختلفی داشت که هریک به جانب لشکر سلطانی روی می‌نمود. در سال ۵۴۷ ه.ق بنا به نظر جوزجانی، الحاق غزها، ترک‌ها و خلیج‌ها به سنجر، که در شاخه راست اردوی غوریان بودند، عامل مهمی در شکست فرمانروای غوریان به شمار می‌آید (سومر، ۱۳۹۰: ۱۵۸).

خلیج‌های افغانستان در برخی جنگ‌های جلال‌الدین خوارزمشاه بر ضد مغولان نیز شرکت داشتند (رامین، ۱۳۸۹: ج ۷، ۵۳۲). حدود سال ۶۱۸ ه.ق، خوارزمشاه برای دفاع از سمرقند در مقابل مغول، که لشکری مرکب از ترک و تاجیک بود، از ترکان و تاجیکان و غوریان و خلجان و قرلغان بهره گرفت (ترکستان‌نامه، ج ۲: ۸۵۷). شاید مهم‌ترین دوره تاریخی که خلیج‌ها در ایران توانستند نقش پررنگی از خود به‌جا بگذارند، در جریان حملات مغول به ایران باشد. محمد زیدری در «ذکر حوادث غزنه بعد از عود جلال‌الدین» می‌نویسد: «و چون خبر به چنگیزخان رسید بنفس خود، با لشکری که در فضا نگنجد، و زمین غبرا تحمل آن نکند، عزم او کرد. و در حال

لشکرهای خلیج مفارقت جلال‌الدین کرده بودند و سیف‌الدین بغراق رفته بود و اعظم ملک و مظفر ملک رنجش نموده و از وی جدا شده بودند» (نسوی، ۱۳۴۴: ۱۰۷).
خلیج‌ها جلال‌الدین را علیه مغولان یاری می‌دهند و می‌توانند تا حدودی آنان را شکست دهند؛ اما بعد، عزم مفارقت می‌کنند.

در تاریخ جهانگشا از «خلیجان غزنوی» سخن به میان آمده است که متضمن سکونت آنان در غزنین است. حمدالله مستوفی در «پادشاهی سلطان محمود بن محمد بن سام بن حسین، آخر غوریان» که هفت سال بوده است، توصیفات از این پادشاه خلیج دارد و در مورد تبار او چنین می‌گوید:

«چنین تا برآمد برین چندگاه به دهلی ز تخمش بدی پادشاه
از ایشان جلال دل و دین ستد که بودی خلیج زاده آن شاه رد»
(مستوفی، ج ۴، ۱۳۸۷: ۲۷۳-۲۷۵)

منظور از خلیج در این بیت، نام قبیله‌ای است از ترکان که بین سیستان و هند ساکن بوده‌اند. او در جلد ششم در «رفتن خوارزمشاه به جنگ غوریان»، وقتی سپاه خوارزمشاهیان به سرکردگی محمد خرنک به سوی خلیج‌ها می‌تازد، چنین می‌سراید:

«ز خوارزمیان چند تن از مهان ز غوری شدند از جهان در نهان
به سوی خلیج برد از آن پس سپاه به صلح آمدند آن دلیران به راه
امیر خلیج تاج دین پور خویش به رسم نوایی فرستاد پیش»
(همان، ج ۶، ۱۳۸۸: ۱۱۹)

گویا نام امیر خلیج، تاج‌الدین بوده است که خوارزمشاه را در جنگ غوریان یاری می‌دهد:

«امیر خلیج تاج دین با سپاه در این وقت آمد ز پیشش ز راه»
(همان، ۱۹۷)

با این حال، آن دسته از خلیج‌ها که قرن‌ها پیش‌تر به نواحی شرقی مهاجرت کرده و در نواحی شمالی و غربی هند و سپس دکن ساکن شدند و سلسله مسلمان خلیجیان را

تأسیس کردند، از قرن ششم هجری به بعد، به تقلید از رسم و روش شاهان سامانی و غزنوی، میزبان شاعران و ادیبان و نویسندگان گردیدند (مجتبایی، ۱۳۹۲: ۳۸۲). این واقعیت نشان‌دهنده پیوند هویتی آن‌ها با فرهنگ و تمدن مسلمانان منطقه و تداوم نقش آن‌ها در حمایت از هنر و ادبیات اسلامی است.

پراکندگی جغرافیایی، عدم تمرکز بر محل سکونت خاص، جنگاوری و صحرانشینی باعث شد تا خلیج‌ها همواره در خدمت دیگر اقوام یا پادشاهان قرار گیرند و گاهی به‌عنوان مهاجر شناخته شوند. این ویژگی‌های هویتی، یعنی توانایی سازگاری و خدمت‌رسانی در ساختارهای قدرت دیگران، باعث شد که برخی امرای آنان، با وجود خوش‌خدمتی و نقش بسزا در تغییر حکومت‌ها، هیچ‌گاه نتوانند سلسله یا حاکمیتی پایدار در ایران یا نواحی اطراف تشکیل دهند. به همین دلیل، در برخی منابع تاریخی، خلیج‌ها به‌عنوان یاغی و یغماگر شناخته شده‌اند.

چنان‌که در تاریخ بیهقی آمده است: «روز پنجشنبه نوزدهم محرم بوعلی کوتوال از غزنی با لشکری قوی برفت بر جانب خلیج، که از ایشان فسادها رفته بود در غیبت امیر، تا ایشان را به صلاح آرد به صلح یا به جنگ» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۸۹۲). و همچنین: «بوعلی کوتوال از خلیج بازآمد و آن کار راست کرده، روز دوشنبه غره ماه ربیع‌الاول پیش امیر آمد و نواخت یافت و بازگشت» (همان، ۸۹۷).

بنابر منابع تاریخی چون تاریخ سیستان، تاریخ بیهقی و شرح زندگانی من، برخی از خلیج‌ها گاه راهزنی و یاغی‌گری می‌کردند. مستوفی محمدحسین خان، سرتیپ فوج خلیج را «یکی از سفاکان بی‌باک دوره خود» معرفی می‌کند که سربازانی را ظاهراً برای حفاظت اما باطناً برای چپو به دهات خلجستان می‌فرستاد (مستوفی، ۱۳۷۷: ۴۴۶). در تاریخ سیستان آمده است: «[یعقوب] چون به رخد رسید پسر زنبیل بگریخت و به کابل شد و یعقوب به طلب وی شد. چون به حاسبات رسید برف افتاد و راه بسته شد، به سیستان بازگشت و به راه اندر خلیج و ترکان بسیار بکشت و مواشیشان بیاورد و برده بسیار آورد» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۱۹). در سال ۲۵۶ ه.ق، خلیج‌ها در غزنه از یعقوب

لیث شکست خورده و برخی به اسارت درآمدند. آلپ‌تکین و سبکتکین پس از صفاریان، غزنه را گرفتند (هیئت، ۱۳۸۹: ۴۸).

نکته مشترک میان خلج‌ها، یعنی طغیانگری و استقلال‌طلبی، در متون تاریخی به‌عنوان امری بدیهی ذکر شده است؛ چنان‌که خواجه نظام‌الملک در فصل بیست‌وهفتم سیرالملوک، وقتی از ترتیب کار خدمتکاران می‌نویسد، حکایتی با عنوان «البتگین و سبکتگین» آورده و ذیل آن از آشوب‌طلبی خلج‌ها در کنار ترکامانان می‌گوید که دو‌یست سرباز برای گرفتن خراج به نزد قوم خلج روانه می‌شوند اما «خلج و ترکمانان مال به تمامی نمی‌دادند» و از این رو جنگی میان آنان درگرفت (نظام‌الملک، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

در دره نادره، از خلج‌ها با صفت «دزد» یاد شده که گویا گروهی از طاغیان یا لشکریان بودند که هر از گاهی به کمک یکی از امرا دست به شورش می‌زدند: «دز داران از دزدان خلج ایمن گردیدند و راهزنان دریا بار هستی به خلیج خلج کشیدند» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۹۲). شیروانی در ذکر ساوه، حاکمان خلج را به «ظلم و جور» و «فسق و فجور» مشهور می‌داند (شیروانی، ۱۳۸۹: ۹۱۸). شاهانی چون نادرشاه افشار نیز گاه از این ویژگی بهره برده و آنان را برای دفاع در مقابل دشمن به خدمت می‌گرفتند. برای خاتمه‌ی این بحث و همچنین محدودیت ظرفیت مقاله، اشارات کوتاهی به پادشاهی خلج‌ها در هندوستان خواهیم داشت. طبقات ناصری از جمله منابعی است که شرح پادشاهان خلجی را به ترتیب آورده است؛ چنان‌که در ذکر دلاوری‌های بختیار خلجی می‌نویسد: «ذکر جلادت و غنایم او منتشر گشت و جماعت اخلاج از طرف هندوستان روی بدو آوردند» (منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۴۲۳). در تاریخ معصومی (بکری، ۱۳۸۲: ۴۲-۵۲) و تاریخ فرشته، از ترتیب پادشاهی خلج‌ها، تخت‌نشینی جلال‌الدین فیروزشاه و مسلمان بودن آنان (هندوشاه، ۱۳۸۸: ۳۹۷) و جنگ با ناصر قباچه در ۶۱۵ ه.ق (همان، ۲۳۴) و زیردستی در جنگاوری که «در شب تار دیده‌ی مور و مار به پیکان تیر آبدار می‌دوختند» (همان، ۳۲۱) سخن به میان آمده است.

نکته قابل توجه در ذکر سلطنت خلیج‌ها، غزوات آنان با ملوک کافر است که در تاریخ فرشته در جنگ قآن ملک با کفار به آن اشاره شده است: «غزات اسلام از ملوک ترک و خلیج و معارف هند و سایر سپاهی در نمازگاه معرکه...» (هندوشاه، ۱۳۸۷: ۲۹۳). در جلد دوم همین کتاب، سلاطین خلیجی مالوه معرفی شده‌اند: «شیرشاه چون به مالوه رسید، ملوخان حاکم مالوه که از غلامان سلاطین خلیج بود...» (هندوشاه، ۱۳۸۸: ۱۰۰). همچنین در «تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان» اشاراتی به امارت خلیجیان مالوه شده است (اصغر، ۱۳۶۴: ۱۴۷، ۱۵۰ و ۵۳۴).

۶- هویت خلیج‌ها در تعامل با دیگر اقوام

خلیج‌ها، همان‌گونه که منابع تاریخی نشان می‌دهند، از اقوامی بودند که در حواشی کشورگشایی‌ها نقش فعال داشتند و در بسیاری از متون کمتر نامشان برده شده است، هرچند در حوادث مهم نظامی، هم‌دوش سایر اقوام جنگیده و مدتی امارات نواحی مختلف را برعهده گرفته‌اند. این اقوام، جنگجو، نظامی و طغیانگر بوده و همواره در براندازی و به تخت‌نشینی پادشاهان تأثیر بسزایی داشته‌اند. از سوی دیگر، علت این هم‌نشینی صرفاً جغرافیایی نبوده، بلکه سکونت‌گاه‌های همجوار، موجب بهره‌گیری از توانمندی‌های یکدیگر در نزاع‌ها می‌شد و شناخت منطقه، همفکری و یکدستی بیشتری ایجاد می‌کرد. در تاریخ‌نامه هرات، خلیج‌ها در کنار اقوام سنجری، مغول، ابیوردی، بلوچ و سرخسی ذکر شده‌اند (هروی، ۱۳۸۳: ۴۴۶-۴۴۷) و در جایی دیگر، اقوام غوری، سجزی و نکودری نیز به این جمع اضافه می‌شوند (همان، ۶۹۵). نقش این اقوام در سلک لشکری برجسته بود و از مواضع سلطان محافظت می‌کردند: «بر دروازه‌ها و بندها و مواضع جنگ، مرد سپاهی از غوری و هروی و نکودری و سجزی و خلیج و بلوچ و افغان نصب گردانید و به اسفزار و هراترود و غور قاصدان دوانید تا سگان آنجا در قلاع و حصون درآیند که شاهزاده یسور بر عزیمت مراجعت است» (همان، ۶۹۷).

خلیج‌ها در متون تاریخی بارها در کنار اعراب ذکر شده‌اند و این مسأله باعث شده عده‌ای آنان را از اعراب بدانند یا به دلیل عدم اعراب‌گذاری صحیح، «خُلِج» را «خَلِج»

تصور کنند. نمونه‌ای از این مسأله در متون آمده است: «امیر شاه ملک را با بعضی امرا پیشتر فرستاد که احشام خلیج و اعراب که در حوالی ساوه و قم و کاشان و چرا و فراهان بودند، جمع آوردند و...» (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۳۸). در فرهنگ صبا آمده است که «خُلُج به ضَمَتین، در عربی به معنی مردم لرزان بدن و قوم مشکوک‌النسب است» (بهشتی، ۱۳۷۲: ۴۱۸). این معنا در شعر نیز بازتاب یافته است؛ برای نمونه ملک‌الشعرای بهار می‌گوید:

«سگالش مکن با خُلُج مرد زفت مگو با دژ آگاه راز نهفت»
(بهار، همان).

همچنین در غزلیات شمس آمده است:

«زر به کسی به قرض ده کش بود آسیا با خُلُجی و مفلسی هیچ مکن معامله»
و رز (مولوی، ۱۳۷۲: ۸۵۷).

در فرهنگ دهخدا نیز توضیحی دقیق ارائه شده است: «خُلُج، نام گروهی از عربانست که ابتدا از عدوان بودند، پس عمر بن خطاب آن‌ها را به حارث بن مالک بن‌النصر ملحق کرد و از این جهت خُلُج نامیده شدند، زیرا آن‌ها اختلاج از عدوان کردند» (دهخدا، ذیل عنوان خُلُج).

با این حال، دیدگاه‌های متفاوتی درباره نسب خلیج‌ها وجود دارد. ابن‌خلدون خلیج‌ها را از هیاطله می‌داند و سغدی‌ها را هم‌شاخه با خلیج‌ها برمی‌شمارد: «قرلق و غز که سلجوقیان و هیاطله از آن‌ها آیند و هیاطله است قوم خلیج و هیاطله را سغد نیز می‌گویند» (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۹). مارکوارت به نقل از مفتاح‌العلوم خوارزمی، سغد و قوم خُلُج (خُلُج، خولج) را از بازماندگان هپتالیان می‌داند که شعبه‌ای از یک قوم قدیمی ترک‌اند و در حدود سال ۵۵۴ م، «خولس» نامیده می‌شدند (مارکوارت، ۱۳۹۸: ۱۲۳ و ۱۶۱).

واژه هیاطله جمع هیطال است و هیطال به زبان بخارا به معنای مردی قوی و نیرومند است. هفتالیان، هپتالیان و هیاطله یک نام مشترک دارند و این نام بر گروهی از مردم قدرتمند اطلاق می‌شده که مالک سرزمین‌های تخارستان بودند. ترک‌های خلیج و

گنجینه (گنجه) بازماندگان آنها هستند (خوارزمی، ۱۳۶۲: ۱۱۴). آنان ساکنان ماوراءالنهر بوده و به سبب سکونت در سرزمین کوشانیان، کوشانی نیز خوانده شدند (بارتولد، ۱۳۵۲: ۲۳۳). در منابع جغرافیایی نیز هیتال مکانی نزدیک قنوج ذکر شده که مردمانش جنگاور و همواره با پادشاه قنوج در نزاع بودند (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۷۰).

در حبیب‌السیر آمده است که فیروز فرزند یزدگرد، پس از مرگ پدر، از سیستان نزد خوشنواز ملک هیاطله رفت و از او یاری طلبید: «خَیْلٌ مِنَ النَّاسِ كَانَتْ لَهُمْ شَوَكَّةٌ وَ كَانَتْ لَهُمْ بِلَادُ الْمُخَیْرِسْتَانِ أَتْرَاكِ خَلَجٍ مِنْ بَقَايَاكُم» (خواندامیر، ۱۳۸۰: ج ۱، ۲۳۶) مسعودی در آثار خود از فتوحات هیاطله در ایران و حکومتی که در سال ۷۶۵ م در ترکستان تشکیل داده بودند، آگاهی‌های سودمند ارائه می‌دهد و از آنان در صفد و میان سمرقند و بخارا (در کشانیه) یاد کرده است. احتمال دارد که آنان همان خرلخ‌ها و قای‌های بخارا باشند. مسعودی، مانند مقدسی و یاقوت، نام هیطل را در مورد ساکنان ماوراءالنهر به کار می‌برد که بیشتر آنها در آن روزگار ایرانی‌زبان شده بودند. مقصود مقدسی از عبارت «السنة هیطل» زبان فارسی ماوراءالنهر است. همچنین «الیدیة» که مسعودی آنان و خرلخ‌ها را با یکدیگر ذکر می‌کند، ممکن است نوادگان اصلی افتال و ابدال و یفتل بوده باشند (ولیدی طوغان، ۱۳۴۸: ۲۳).

از جمله قبایلی که در زمره هیاطله به‌شمار می‌آیند عبارتند از: کمیچی، غور، خلج، ایلاق، قون، یماک، آرغو و یغما؛ در منطقه تبت به‌تاور و در اطراف قوندوز و بلخ «وار» (همان، ۲۱). هون‌های سفید یا هپتال‌ها، که مورخان عرب آنها را هیتال یا هیاطله می‌نامند، مسیری را در پیش گرفتند که از حوضه‌های سیحون و جیحون به ماوراءالنهر و ایران کشیده می‌شد. آنان دولت کوشان در کابل و حکومت قندهار را نابود کردند و پیروز، حکمران ساسانی را در سال ۴۸۴ م شکست داد و دولتی معظم در آسیای مرکزی تشکیل داد (کژپرولو، ۱۳۹۹: ۲۰).

چنان‌که در شرح جنگاوری خلیج‌ها گفتیم، افغان‌ها (غلجایی‌ها) نیز از هم‌زمان هم‌رده به‌شمار می‌رفتند که دوشادوش هم، صفوف لشکر را می‌آراستند. بنابر نظر مارکوارت،

امروزه نیز اخلاف خلیج‌ها به غل‌زایی یا غل‌جایی‌ها شهرت دارند که پایتخت آنان یکی از استحکامات کلات-غل‌زایی در کنار رود تَرَنک است (مارکوارت، ۱۳۹۸: ۱۶۱). با این حال، فاروق سومر معتقد است که غل‌جایی‌ها از نسل خلیج‌ها نیستند و بین این دو واژه (خلج و غل‌جایی) کمترین مشابهت آوایی وجود دارد (سومر، ۱۳۹۰: ۶۳).

بارتولد فرض کرده بخشی از خلیج‌ها زبان خود را رها کرده و در میان مردم افغانستان مستحیل شده‌اند. نامیده شدن افغانی قل‌زای-غل‌جایی نیز به همین علت است؛ هرچند از دیدگاه قوانین آواشناختی زبان افغانی می‌توان به این فرض ایراداتی وارد کرد. در هندوستان نیز در دوره‌ای نام آنان «خلِج» تلفظ می‌شده است (بارتولد، ۱۳۷۶: ۱۱۸). در دره نادره نیز از «افاغنه غل‌جه» یاد شده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۲۷) و با توجه به جنگاوری و نسبتی که با ترکان داشتند، به نظر می‌رسد لشکر افغان در عهد صفوی نیز ارتباطی با این طایفه داشته باشد. چنانکه در متون تاریخی آمده است: «غل‌جه غل جهل از صدر و هوای تغلج از سر بدر کرده غل اطاعت بگردن گرفت» (همان، ۱۹۲).

در همان کتاب، شخصی با عنوان امیر ویس «غل‌جه‌ای» معرفی شده است که در پاورقی نظرات مختلفی درباره او بیان شده است: در مجمل‌التواریخ به صورت غل‌زه، در آتشکده آذر به صورت غل‌جانی، غل‌جایی و علی‌جانی آمده است؛ اما دکتر معین در حاشیه برهان، غل‌چه را قومی از نژاد ایرانی ساکن افغانستان می‌داند. سایکس نیز غل‌جانی را همان خلیج دانسته است (سایکس، ۱۴۰۲: ۳۱۴). دکتر جاوید در مقاله‌ای با عنوان «خلجی‌ها یا غل‌جایی‌ها» پس از معرفی اجمالی قوم خلیج، آراء مختلفی برای اثبات یا رد یکی بودن این دو قوم ارائه کرده است. شیروانی نیز طایفه «غل‌جایی» را جماعتی از افغان معرفی می‌کند (شیروانی، ۱۳۸۹: ۹۰۴).

به هر روی، یافته‌ها و مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که ریشه خلیج، خواه از غرچ و غرش و غل‌جی باشد و خواه از «قال‌آج»، از نژاد ترک بوده و به یکی از شاخه‌های زبان ترکی سخن می‌گفته‌اند. آنان همواره به عنوان قومی جنگاور و تأثیرگذار در تحولات

سیاسی و نظامی ماوراءالنهر و ایران حضور داشته‌اند و هویت نظامی، جغرافیایی و زبانی آن‌ها، تأثیر عمیقی بر شکل‌گیری فرهنگ و قدرت منطقه‌ای داشته است.

۷- نتیجه‌گیری

نامگذاری قوم خلیج بر اساس «قال‌آچ» (بمان و بگشا یا گرسنه بمان) اگرچه در برخی منابع ذکر شده است، بیشتر به افسانه شبیه است، زیرا حادثه‌ای که مبنای این نام‌گذاری باشد به هزاره‌های پیشین بازمی‌گردد و منابع یادشده قرن‌ها پس از اسلام تدوین شده‌اند. بنابراین، شواهد مستند و قابل اتکا در این زمینه موجود نیست؛ این وضعیت در مورد برخی شاخه‌های دیگر غزها نیز صادق است و برای دیگر شاخه‌ها نیز منابع تاریخی روشنی در دسترس نمی‌باشد. به نظر می‌رسد که تفاوت‌های زیستی و فرهنگی میان این اقوام، زمینه‌ساز شکل‌گیری چنین روایت‌های افسانه‌ای بوده است و بازتابی از تلاش برای توضیح تمایزات هویتی است.

با وجود باور برخی خلیج‌زبانان و پژوهشگران، هیچ منبع معتبر و مستندی دال بر جدایی خلیج‌ها از ترک‌ها از همان آغاز وجود ندارد؛ بلکه غالب منابع بر این نکته تأکید دارند که خلیج‌ها طایفه‌ای از ترک‌ها بودند که پس از مدتی نامعلوم، مسیر و سستی مستقل را اختیار کردند. این نکته اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد هویت خلیج‌ها همواره در چارچوب قوم ترک قابل بررسی است، اما در عین حال دارای ویژگی‌های منحصر به فردی بوده‌اند که در طول زمان شکل گرفته است.

خلیج‌های پیرامون ایران، با وجود آنکه غالباً به عنوان قومی مهاجر و زیردست معرفی شده‌اند، در برخی متون تاریخی همچون تلاش برای تأسیس حکومتی مستقل در نواحی ایسی‌گول نقش داشته‌اند که به دلایلی نامشخص محقق نشد. نکته قابل توجه این است که خلیج‌ها و خلیج‌ها هیچ‌گاه پیوند مستحکمی در باورها یا معیشت نداشتند، بنابراین فرضیه تأسیس حکومت مشترک چندان قابل دفاع نیست. اسناد موجود نیز نشان می‌دهد که خلیج‌های غربی به دنبال حاکمیت گسترده نبودند و فعالیت‌های سیاسی و نظامی آنان محدود به امارات محلی و برخی مناصب بالارده در حکومت‌های مرکزی بوده است.

طغیانگری و سرکشی خلیج‌ها، که در بیهقی و متون تاریخی معاصر به آن اشاره شده است، بخشی از هویت جمعی آن‌ها را شکل داده است؛ پراکندگی درون قومیتی، تجربه‌های طولانی زیردستی و مواجهه با تمسخر یا بدگویی از سوی دیگر ترکان، روحیه جنگجویی و مقاومت آن‌ها را تقویت کرده است.

در نهایت، همجواری و هم‌رزمی خلیج‌ها با دیگر ترکان، بارها زمینه بازتعریف هویت آن‌ها را فراهم آورده است. با این حال، هنگامی که سخن از شکل‌گیری قوم خلیج به میان می‌آید، آن‌ها به عنوان یکی از طوایف ترک شناخته می‌شوند؛ با این تفاوت که پراکندگی جغرافیایی، تعامل با زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر و پذیرش اسلام، موجب شکل‌گیری هویتی مستقل و منحصر به فرد برای هر شاخه از آنان شده است، به گونه‌ای که برخی ترکان دیگر، خلیج‌ها را ترک به طور کامل نمی‌دانستند.

منابع

- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۹۳). *مقدمه ابن خلدون*. ترجمه محمدپروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- استرآبادی، میرزاهدی خان. (۱۳۸۷). *دره نادره*. به اهتمام جعفر شهیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۴). *سنگلاخ*. تصحیح حسین محمدزاده صدیق. جلد دوم. تهران: نشر .
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸). *مسالك و ممالك*. به اهتمام ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.
- اصغر، آفتاب. (۱۳۶۴). *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*. لاهور: چاپخانه سید سنز
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۲). *ترکستان‌نامه*. ترجمه کریم کشاورز. ج ۱ و ۲. تهران: چاپخانه داورپناه.

- _____ . (۱۳۷۶). *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*. ترجمه غفار حسینی. تهران: توس.
- _____ . (۱۳۷۷). *جغرافیای تاریخی ایران*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- بکری، محمد معصوم. (۱۳۸۲). *تاریخ معصومی*. تصحیح عمرین محمد داودپوته. تهران: اساطیر.
- بهادرخان، ابوالغازی. (۱۳۹۰). *شجره‌التراکمه*. ترجمه و تدوین م. کریمی. تهران: پینار.
- بهشتی، محمد. (۱۳۷۲). *فرهنگ صبا*. تهران: صبا.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۴). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. تهران: علم.
- *تاریخ سیستان*. (۱۳۸۱). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: معین.
- تنباکویی، مریم. (۱۳۸۸). *لغت‌نامه تاریخ بیهقی*. قم: آل‌طه.
- جاوید، احمد. (۱۳۳۷). «خلجی‌ها یا غلجایی‌ها». *دو ماهه ادب*. سال ششم؛ شماره ۲، ۱-۱۲.
- جرفادقانی، ابوالشرف. (۱۳۵۷). *ترجمه تاریخ یمینی*. به اهتمام جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جمراسی، علی‌اصغر. (۱۳۸۵). *خلج یادگار ترک‌های باستان*. تهران: پیام پویا.
- _____ . (۱۳۹۴). *خدا حافظ خلجی*. تهران: تک درخت.
- _____ . (۱۳۹۷). *خلج آوردو*. تهران: ناشر مؤلف.
- خرندزی زیدری نسوی، شهاب‌الدین. (۱۳۴۴). *سیرت جلال‌الدین مینکبرنی*. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خسروی، عبدالرضا. (۱۳۹۳). *ایل خلج از جیحون تا قنقری*. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۲). *مفاتیح‌العلوم*. ترجمه حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.

- خواندامیر، غیاث‌الدین. (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب‌السیر*. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. مقدمه جلال‌الدین همایی. ج اول؛ تهران: خیام.
- رامین، علی (۱۳۸۹). *دانشنامه دانش‌گستر*. زیر نظر علی رامین و کامران فانی و محمدعلی سادات. ج هفتم، تهران: مؤسسه دانش‌گستر روز.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*. زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- سایکس، سر پرسى. (۱۴۰۲). *تاریخ ایران*. ترجمه فخر داعی گیلانی. تهران: نگاه.
- سومر، فاروق. (۱۳۹۰). *تاریخ غرها*. ترجمه وهاب ولی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهیدی‌مازندرانی، حسن. (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه*. تهران: بلخ‌وابسته به بنیاد نیشابور.
- شیروانی، زین‌العابدین. (۱۳۸۹). *بستان‌السیاحه*. تصحیح منیژه محمودی. ۳ جلد؛ تهران: حقیقت.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۳). *شاهنامه*. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- قوام فاروقی، ابراهیم. (۱۳۸۵). *شرفنامه منیری*. تصحیح حکیمه دبیران. جلد اول؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کریستین‌سن، آرتور. (۱۳۷۴). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب.
- کوپرولو، محمد فؤاد. (۱۳۹۹). *تاریخ ادبیات ترکی*. ترجمه پرویز شاهمرسی. تهران: اختر.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی. (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- گروسه، رنه. (۱۳۵۳). *امپراتوری صحرانوردان*. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.

- لکهارت، لارنس. (۱۳۴۳). *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*. ترجمه مصطفی قلی عماد. تهران: دستان.
- مجتبائی، فتح‌الله. (۱۳۹۲). *بنگاله در قند پارسی*. تهران: سخن.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۸۷). *ظفرنامه*. تصحیح روح‌انگیز کراچی. زیر نظر مهدی مدائنی. جلد چهارم تهران: پژوهشگاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگ.
- _____ . (۱۳۸۸). *ظفرنامه*. تصحیح پروانه نیک‌طبع. جلد ششم تهران: پژوهشگاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگ.
- مستوفی، عبدالله. (۱۳۷۷). *شرح زندگانی من*. جلد سوم، تهران: زوآر.
- منهج سراج، عثمان. (۱۳۴۲). *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی. دو جلد. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- موسوی نامی، میرزا محمدصادق. (۱۳۶۸). *تاریخ گیتی‌گشا*. تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: اقبال.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۲). *کلیات شمس*. مقدمه فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- ولیدی طوغان، زکی. (۱۳۴۸). «هیاطله». ترجمه مظفر بختیار. *معارف اسلامی (سازمان اوقاف)*، شماره ۱۰، ۲۵-۲۰.
- هدایت، رضاقلیخان. (بی‌تا). *فرهنگ انجمن‌آرای ناصری*. به اهتمام اسماعیل کتابچی. تهران: کتابفروشی اسلامیّه.
- هروی، سیف‌بن محمد. (۱۳۸۳). *تاریخ‌نامه هرات*؛ تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد؛ تهران: اساطیر.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۹۴). *جامع‌التواریخ*. تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. تهران: میراث مکتوب.
- هندوشاه استرآبادی، قاسم‌خان. (۱۳۸۷). *تاریخ فرشته*. جلد اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- _____ . (۱۳۸۸). تاریخ فرشته. جلد دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- هیئت، جواد. (۱۳۸۰). سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی. تهران: پیکان.
- _____ . (۱۳۸۹). تاریخ مختصر ترک. ترجمه پرویز زارع شاهمرسی. تهران: پینار.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین. (۱۳۸۰). معجم‌البدان. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی.
- یزدی، شرف‌الدین علی. (۱۳۸۷). ظفرنامه. تصحیح سعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوائی. دو جلد، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.